

بررسی تفسیری عصمت حضرت موسی^{علیه السلام} در مواجهه با حضرت هارون^{علیه السلام}

حمید نادری قهفرخی*

سعید رهایی**

چکیده

آیات ۱۵۰ سوره اعراف و ۹۲ و ۹۳ سوره طه به بیان برخورد تندرست حضرت موسی^{علیه السلام} با حضرت هارون^{علیه السلام} پس از گوسلله پرست شدن بنی اسرائیل می‌پردازد. این آیه حاوی یکی از چالشی‌ترین مسائل مطرح شده در قرآن است. گرچه تاکنون توجیهات زیادی در تحلیل این برخورد ارائه شده است اما به نظر می‌رسد این برخورد در راستای بیدار کردن بنی اسرائیل انجام یافته است. بن مایه این تحلیل روش عقلایی «به در بگو تا دیوار بشنود» است. این تحلیل افزون بر در نظر گرفتن تمام جوانب این برخورد از جمله: شخصیت حضرت موسی و هارون^{علیه السلام}، اطلاعات حضرت موسی قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل، شخصیت سامری، عکس العمل بنی اسرائیل در برابر حضرت موسی پس از بازگشت به میان آنان، به سوالات مطرح شده پیرامون این برخورد به خوبی پاسخ می‌دهد و با ظاهر آیات قرآن و عصمت انبیا نیز سازگار است.

واژگان کلیدی

حضرت موسی^{علیه السلام}، حضرت هارون^{علیه السلام}، برخورد حضرت موسی با هارون، گوسلله پرستی، بنی اسرائیل.

hamid_nadery1@yahoo.com

srahae@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱۷

*. دانشجوی دکتری قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

**. استادیار دانشگاه مفید.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۱

طرح مسئله

بعد از نجات بنی‌اسرائیل از اسارت فرعون، حضرت موسی ﷺ بنابر دستور خداوند به مدت سی شب به کوه طور رفت. آن حضرت قبل از ترک بنی‌اسرائیل، حضرت هارون ﷺ را به عنوان جانشین خود انتخاب و دستوراتی را به وی یادآور شد. (اعراف / ۱۴۲) به این ترتیب رهبری بنی‌اسرائیل به حضرت هارون ﷺ سپرده شد. بعد از گذشت سی شب از این میقات، خداوند ده شب دیگر آن را تمدید کرد. (اعراف / ۱۴۲) از این‌رو به‌طور طبیعی بازگشت حضرت موسی ﷺ به میان بنی‌اسرائیل با تأخیر مواجه شد. در اثر این تأخیر، زمینه‌ای فراهم شد تا شایعه دروغ‌گو بودن و فرار آن حضرت در میان بنی‌اسرائیل پخش شود. (قلمی مشهدی، ۱۳۶۸ / ۲ : ۶۲؛ کلینی، ۱۳۶۵ / ۱ : ۳۶۹ – ۳۶۸) «سامری» با استفاده از این فرصت به دست آمده، مجسمه‌ای از جنس طلا و به شکل گوسله ساخت که صدای گوسله تولید می‌کرد و آن را به عنوان معبد بنی‌اسرائیل عرضه کرد. (طه / ۸۸ – ۸۷) به این ترتیب جمع کثیری از بنی‌اسرائیل به گوسله‌پرستی روی آوردند. (اعراف / ۱۴۸) حضرت هارون ﷺ، تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از این انحراف انجام داد، اما این تلاش‌ها هیچ فایده‌ای نداشت. (اعراف / ۱۵۰) حضرت موسی ﷺ پس از بازگشت از طور و شنیدن سخنان بنی‌اسرائیل، به سراغ حضرت هارون ﷺ رفت، سر او را گرفت و به طرف خود کشید (اعراف / ۱۵۰) و با لحنی تند خطاب به وی گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سریچی کردی؟» (طه / ۹۳ – ۹۲) حضرت هارون ﷺ در دفاع از خود دو دلیل ذکر کرد: «این گروه، مرا در فشار گذاشته و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند»؛ (اعراف / ۱۵۰) اگر من در برابر آنها مقاومت نکردم، برای این بود که «من ترسیدم بگویی، تو میان بنی‌اسرائیل تفرقه اندانختی و سفارش مرا به کار نبستی». (طه / ۹۴) در این هنگام حضرت موسی ﷺ، دلایل ایشان را پذیرفت و برای خود و برادرش دعا کرد.

این برخورد یکی از چالشی‌ترین مسائل مطرح شده در قرآن کریم است؛ زیرا پاره‌ای از برخوردهای سؤال‌انگیز انبیا از قبیل برخورد حضرت موسی ﷺ با فرد قبطی و کشتن وی، (قصص / ۱۵) طرف مقابل افرادی معمولی هستند، اما در این برخورد که جزء موارد منحصر به فرد در قرآن کریم است، هر دو طرف، پیامبر خدا هستند. از این‌رو این برخورد سؤال‌هایی را به وجود آورده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

سؤال اول: چرا حضرت موسی ﷺ این برخورد را در مقابل پیامبری مثل حضرت هارون ﷺ

انجام داد، درحالی که این عمل در ظاهر از انسان‌های عجول سرمی زند، نه از حکمایی که بر نفس خود کنترل دارند؟ (سید مرتضی، بی‌تا: ۱۱۶)

سؤال دوم: چرا حضرت موسی^ع در مواجهه با حضرت هارون^ع و سؤال از ایشان، منتظر جواب نشد، بلکه از همان اول سر ایشان را به طرف خود کشید و با لحنی عتاب‌آمیز وی را مورد مؤاخذه قرار داد؟ ظاهر آیات نشان می‌دهد حضرت موسی^ع از همان اول با حضرت هارون^ع برخوردي مجرمانگارانه دارد.

سؤال سوم: چرا لحن حضرت موسی^ع با هارون^ع که وظیفه رهبری خود را به بهترین شکل انجام داده بود بسیار تند ولی با سامری (عامل گمراهی)، مسالمت‌آمیز بود؟ حضرت موسی^ع در برخورد با سامری از عبارت «فَمَا حَظِيْكَ يَا سَامِرِيُّ إِنِّي سَامِرِيٌّ» ای سامری، پس [جریان] کار تو چه بود؟ (طه / ۹۵) استفاده کرد. این عبارت در موارد دیگری از جمله سؤال از ملائکه الهی (حجر / ۵۷؛ ذاریات / ۳۱) و سؤال حضرت موسی^ع از دختران شعیب (قصص / ۲۳) به کار رفته که هیچ‌گونه سرزنشی در بر ندارد.

چالشی بودن این برخورد باعث شده که تقریباً همه تفاسیر و کتب کلامی که پیرامون عصمت انبیا بحث کرده‌اند، به تحلیل این جریان پردازنند. غضب حضرت موسی^ع برای خدا در مواجهه با این انحراف، (زمخشی، ۱۴۰۷ / ۲؛ ۱۶۱ / ۲) ترک اولی حضرت موسی^ع (رازی، ۱۴۲۰ / ۲۲؛ ۹۳ / ۲۲)، کشیدن سر حضرت هارون^ع برای آرام کردن وی (سید مرتضی، بی‌تا: ۱۱۷)، تنبیه حضرت هارون^ع به خاطر کم کاری در برخورد با گوسله پرستان (شوکانی، ۱۴۱۴ / ۲؛ ۲۸۳) نمونه‌هایی از این تحلیل‌هاست. عدم هماهنگی برخی از این تحلیل‌ها با سیاق و ظاهر آیات (طباطبایی، ۱۳۸۰ / ۸؛ ۲۵۲) و عدم بررسی همه جوانب این برخورد عمدۀ اشکال واردۀ بر این تحلیل‌هاست.^۱ در این بین برخی بر این باورند که برخورد حضرت موسی^ع وسیله‌ای برای بیدار کردن بنی اسرائیل بوده است. (صدق، ۱۹۸۸ / ۱؛ ۸۸ / ۱) سیحانی، ۱۳۶۶ / ۵ - ۱۲۲ / ۱۲۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ / ۱۳؛ ۲۸۴ / ۱۳) به نظر می‌رسد این تحلیل توانایی بیشتری برای توجیه این برخورد داشته باشد، اما در عین حال، با اینکه تاکنون تقریب‌های متفاوتی از این تحلیل ارائه شده است، (همان) هنوز دو کاستی مهم در آنها دیده می‌شود: ۱. عدم ارائه شواهد کافی، ۲. عدم بررسی همه جانبه این مستله.

بر این اساس به نظر می‌رسد باید با تحلیلی جامع، تمام جوانب این برخورد مورد بررسی قرار گیرد، تا علاوه بر فهم صحیح آیات قرآن کریم، به سؤالات مطرح شده در این زمینه پاسخ‌های دقیق

۱. بررسی دقیق این تحلیل‌ها، علاوه بر اینکه خارج از اهداف این نوشتار است، منجر به طولانی شدن آن می‌شود.

داده شود. ازاین‌رو در ابتدا جنبه‌های مختلف این برخورد از جمله شخصیت طرفین این برخورد، اطلاعات حضرت موسی ﷺ قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل و غیره بررسی می‌شود. در ادامه با توجه به مطالب به دست آمده از بررسی جنبه‌های مختلف این برخورد، تلاش می‌شود تا تحلیل جامعی ارائه گردد. در انتهای هم برای ارزیابی تقریرهای ارائه شده از این تحلیل، نمونه‌ای از این تقریرها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

الف) بررسی جنبه‌های برخورد حضرت موسی با حضرت هارون

بررسی و تحلیل یک مسئله زمانی کامل و جامع خواهد بود که همه جوانب و مستندات آن با دقت ملاحظه شده باشد. غفلت از یک جنبه یا مؤلفه به میزان اهمیت آن، از ارزش آن تحلیل می‌کاهد. ازاین‌رو برای فهم و تحلیل دقیق این برخورد، لازم است قبل از هرگونه اظهار نظری تمامی زوایا و جوانب این حادثه بررسی شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین جنبه‌های این برخورد که می‌توانند نقش مهمی در ارائه هرگونه تحلیلی داشته باشد، عبارتند از:

۱. شخصیت حضرت موسی ﷺ و هارون ﷺ؛
۲. اطلاعات حضرت موسی ﷺ قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل؛
۳. دستورات حضرت موسی ﷺ به حضرت هارون ﷺ و میزان عمل به آنها؛
۴. نحوه بازگشت حضرت موسی ﷺ به میان بنی اسرائیل و اقدامات آن حضرت؛
۵. شخصیت سامری؛
۶. عکس العمل بنی اسرائیل در مواجهه با اقدامات حضرت موسی ﷺ؛
۷. نحوه برخورد حضرت موسی ﷺ با حضرت هارون ﷺ.

۱. شخصیت حضرت موسی و هارون

تحلیل سخنان و رفتار یک فرد براساس شخصیت او روشی مناسب و مورد تأیید عقلاست (بابایی، ۱۳۸۷: ۱۶۵ – ۱۶۹) به همین جهت لازم است در هنگام بررسی این برخورد تندا، با توجه به شخصیت حضرت موسی و هارون ﷺ، تحلیلی ارائه شود که متناسب با شخصیت آنها باشد. ازاین‌رو برای تحقیق این امر، به چند ویژگی مهم این دو شخصیت که می‌توانند نقش مؤثری را در تحلیل این برخورد ایفا کنند، اشاره می‌شود:

یک. حضرت موسی^ع و هارون^ع هر دو پیامبر خدا بودند (مریم / ۵۳ - ۵۱) و بنابر سخنی از امام علی^ع پیامبران در انجام وظیفه خود کوتاهی نکردند. (نهج‌البلاغه: خ ۱) بر این اساس، تحلیل رفتار این دو پیامبر باید به نحوی باشد که هیچ‌گونه قصوری را به آنها نسبت ندهد، به‌ویژه در این مورد که حضرت هارون^ع در مقابله با این انحراف از هیچ کاری دریغ نکرد، اما بنی اسرائیل ایشان را به موضع ضعف کشاندند تا جایی که نزدیک بود وی را به قتل برسانند.

دو. خداوند در توصیف حضرت موسی^ع می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا؛ بِي تَرْدِيدِ أَهْنَانِي خالص شده و فرستاده‌ای پیامبر بود». (مریم / ۵۱) «مُخْلِص» به کسی گفته می‌شود که خداوند او را خالص برای خود قرار داده و غیر خدا، کسی در او نصیبی ندارد، نه در او و نه در عمل او، و این بالاترین مقام عبودیت است. (طباطبایی، ۱۴: ۱۳۸۰) این مقام بهقدری رفیع است که حتی ابليس که برای گمراه کردن انسان قسم یاد کرده است که از هیچ کوششی فروگذار نکند، اعتراف می‌کند که توانایی گمراه کردن آنها را ندارد (ص / ۸۲ - ۸۳)^۱ بدون شک طمع نداشتند ابليس در گمراهی این انسان‌ها به خاطر مصنوبیتی است که از گمراهی و آسودگی دارند و گرنه دشمنی وی شامل این انسان‌ها هم می‌شود و در صورتی که این امکان وجود داشت، هرگز از گمراه کردن آنها دست برنمی‌داشت. (صبحاً يَزْدِي، ۱۳۸۸: ۲۰۳) اثبات این ویزگی برای حضرت موسی^ع ایجاب می‌کند که تحلیل برخورد ایشان با حضرت هارون^ع به گونه‌ای باشد که هیچ‌گونه خطای گناهی را به آن حضرت نسبت ندهد.

ممکن است گفته شود کلمه «مُخْلِصًا» در برخی قرائات به صورت «مُخْلِصًا» (به صورت اسم فاعل) خوانده شده است، (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶ / ۷۹۹) و «مُخْلِص» به کسی گفته می‌شود که در مسیر خالص شدن قرار دارد. بنابراین اگر این برخورد، خطأ و گناه باشد، منافاتی با این ویزگی ندارد. اما باید توجه داشت که هر دوی این قرائات به یک میزان محتمل هستند و در هنگام ارائه تحلیل باید هر دو را در نظر گرفت؛ چراکه ترجیح یکی از آنها به خاطر فقدان دلیل معتبر ممکن نیست.

۲. اطلاعات حضرت موسی قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل

بدون شک اطلاعات و زمینه ذهنی یک شخص نقش به سزایی در نحوه رفتار وی دارد.^۲ بر این

۱. «بِهِ عَزَّتْتْ سُوْنَگَدْ، هَمَهْ آنَانْ رَا گَمَرَاهْ خَواهَمْ كَرَدْ، مَگَرْ بَنَدَگَانْ خَالصْ تَوْ، اَزْ مِيَانْ آنَهَا». ۲. به عنوان مثال اگر شخصی بداند تمام حرف‌ها و رفتار وی در مجلس خاصی، زمانی برضد او به کار گرفته می‌شود، سخنان و رفتار وی با زمانی که این مطلب را نمی‌دانست، بسیار متفاوت خواهد بود.

اساس اگر روشن شود که حضرت موسی علیه السلام با چه اطلاعات و پیش زمینه‌ای به میان قوم خود بازگشت، راحت‌تر می‌توان اقدامات ایشان را تحلیل کرد. براساس آیات و روایات آن حضرت قبل از بازگشت به میان قوم خود دارای اطلاعات زیر بود:

۱. در زمان حضور حضرت موسی علیه السلام در طور، خداوند به ایشان اطلاع داد که «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت». (طه / ۸۵) بنابراین آن حضرت قبل از بازگشت می‌دانست که:

یک. خداوند، بنی اسرائیل را مورد امتحان قرار داده است ولی آنها از این امتحان سربلند بیرون نیامده‌اند. از برخی روایات به دست می‌آید که حضرت موسی علیه السلام حتی از کیفیت این امتحان هم اطلاع پیدا کرد. در روایتی آمده است که «زمانی که موسی با خدا مناجات می‌کرد، خداوند به وی وحی کرد که ما قوم تو را امتحان کردیم. موسی پرسید: پروردگار! به چه چیزی؟ خداوند فرمود: به وسیله سامری [که] برای آنها از طلاهای ایشان گوسله‌ای ساخت. موسی گفت: خداوند، اختلال دارد از طلاهای آنها غزال یا تمثال یا گوسله‌ای ساخته شده باشد، چگونه آنها را امتحان کردی؟ خداوند فرمود: گوسله‌ای برای آنها ساخت که صدا می‌داد. موسی گفت: خداوند، چه کسی آن را به صدا در آورد؟ خداوند فرمود: من. در اینجا موسی گفت: این، جز آزمایش تو، چیز دیگری نیست که هر کسی را که بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می‌سازی و هر که را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی.» (عياشی، ۱۳۸۰ / ۲: ۲۹، ۳۱) از این رو نقش اراده خدا در وقوع این امتحان برای آن حضرت کاملاً محرز شده بود.

دو. عامل گمراهی شخصی به نام سامری است. از اینکه حضرت موسی علیه السلام هیچ سؤالی راجع به هویت سامری نمی‌کند، می‌توان حدس قوی زد که آن حضرت این شخص را به خوبی می‌شناخت.

۲. حضرت موسی علیه السلام بعتر از هر کسی بنی اسرائیل را می‌شناخت و از خصوصیات فکری و رفتاری آنان آگاهی داشت. برای ایشان گرایش شدید آنها به بتپرستی امری محرز بود و می‌دانست این گرایش به قدری شدید است که از طرح پیشنهاد بتپرستی در مقابل وی هم ابایی ندارند. (اعراف / ۱۳۸) از طرف دیگر ایشان با لجاجت و بهانه‌جویی این قوم آشنا بود. روایتی از امام رضا علیه السلام به خوبی این ویزگی آنان را نشان می‌دهد. در این روایت آمده است که حضرت موسی علیه السلام به قوم خود خبر داد که خداوند با وی هم صحبت شده است، اما قوم او گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر مانند تو سخن خدا را بشنویم. آن حضرت هفتاد نفر از آنها را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد و به طور سینا برد، آنها را پائین طور نگه داشت و خود به بالای کوه رفت و از خدا خواست که آنان نیز سخن وی

را بشنوند. خداوند با حضرت موسی^ع صحبت کرد و قوم او نیز سخن خدا را شنیدند. در این هنگام گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم. (بقره / ۵۵) به دنبال این سرکشی، خداوند به وسیله صاعقه‌ای آنان را هلاک کرد. در این هنگام حضرت موسی^ع عرض کرد: خدایا وقتی به میان بنی اسرائیل برگردم و آنان بگویند که مردم را بردى و به هلاکت رساندی، من در پاسخ آنان چه بگویم؟ در این حال خداوند آنها را زنده کرد، اما باز گفتند: اگر از خدای خود بخواهی خودش را به تو بنماید، به درخواست تو پاسخ مثبت می‌دهیم و ایمان می‌آوریم. حضرت موسی^ع گفت: خداوند با چشم سر دیده نمی‌شود بلکه به وسیله نشانه‌ها شناخته می‌شود. آنها گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه خواسته ما را برآوری. (صدقه / ۱۳۷۸، ۲۰۱ / ۱) این روایت نشان می‌دهد که بزرگان بنی اسرائیل چقدر بهانه‌جو و بیگانه با استدلال و عقلانیت بودند.

نکته مهم در این بحث این است که تقاضای مشاهده حسی خداوند از طرف این هفتاد نفر مطرح شد، ولی در عین حال خداوند با عبارتی مثل «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفти: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد» (بقره / ۵۵) آن را به همه بنی اسرائیل اعم از بنی اسرائیل زمان حضرت موسی^ع و یهودیان زمان پیامبر کرم^{علیهم السلام} نسبت می‌دهد. صحّح مهم و اساسی این گونه خطاب‌ها، اتحاد فکری و تشابه قلبی همه آنان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷ / ۴ / ۵۰۴) مفهوم این عبارت این است که اگر همه بنی اسرائیل در طور حاضر بودند، همین رفتار را انجام می‌دادند. از طرف دیگر این درخواست، قبل از گوسله‌پرستی آنان بوده است. (نساء / ۱۵۳).^۱ از این رو حضرت موسی^ع قبل از بازگشت، می‌دانست که بنی اسرائیل بهانه‌جو و بیگانه با استدلال و عقلانیت هستند. شاید به همین دلیل آن حضرت بعد از بازگشت برای بطلان کار سامری، اصلاً استدلالی نکرد و فقط به توبیخ و تهدید بنی اسرائیل اکتفا کرد. (طه / ۸۵)

۳. در مورد آگاهی حضرت موسی^ع از اقدامات حضرت هارون^ع در مقابله با گوسله‌پرستی، به خاطر فقدان مدرک نمی‌توان قضاوی کرد؛ ظاهر آیات قرآن هم دلالتی بر نفی یا اثبات این مطلب ندارند. اما از آنجایی که حضرت موسی^ع می‌دانست که حضرت هارون^ع پیامبر خداست، می‌توان ادعا کرد که اگرچه حضرت موسی^ع نسبت به این اقدامات به طور تفصیلی آگاهی نداشت، اما با توجه به پیامبر بودن ایشان می‌دانست که ایشان در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده است.

۱. با توجه به آیه «قَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهَرًا فَأَخَذَنَاهُ الصَّاعِقَةُ بَظْلِمَهُمْ ثُمَّ أَتَخَذُوا الْعِجْلَ» (نساء / ۱۵۳) و حرف عطف «ثُمَّ»، این درخواست، قبل از واقعه گوسله‌پرستی بوده است.

۳. دستورات حضرت موسی به حضرت هارون و میزان عمل به این دستورات

براساس قرآن کریم، حضرت موسی ﷺ در هنگام معرفی حضرت هارون ﷺ به عنوان جانشین خود، دو مسئولیت اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان را بر عهده ایشان قرار داد. (اعراف / ۱۴۲)

حضرت موسی ﷺ قبیل از ترک بنی اسرائیل، به آنها اعلام کرده بود که میقات وی با خدای متعال سی شب خواهد بود (کلینی، ۱۳۶۵ / ۱ - ۳۶۸) اما بعد از گذشت سی شب، خداوند ده شب دیگر آن را تمدید کرد. (اعراف / ۱۴۲)^۱ بنی اسرائیل بعد از گذشت سی شب منتظر آمدن آن حضرت بودند ولی خبری نشد. به دنبال این تأخیر و پخش شایعه فرار حضرت موسی ﷺ، سامری فعالیت خود را شروع کرد. از کلمه «أَخْرَجَ» در آیه «فَأَخْرَجَ اللَّهُ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ حُوكَرٌ» و برای آسان مجسمه گوسلاله‌ای که صدای همچون صدای گوسلاله داشت بیرون آورد» (طه / ۸۸) برداشت می‌شود که ساخت این مجسمه توسط سامری پنهانی و دور از چشم مردم بوده است. (طباطبایی، ۱۳۸۰ / ۱۴ - ۱۹۲) ازاین رو قاعدتاً، ناگهان گوسلاله‌ای در میان جمعیت بنی اسرائیل پیدا شد و سامری برای جمع آوری مردم، به تلاش و نکاپو پرداخت و عده‌ای را دور آن جمع کرد در این هنگام حضرت هارون ﷺ، به بنی اسرائیل فرمود: «يَا قَوْمَ إِيمَانًا فُتِّشْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي؛ اَيِّ قَوْمٍ مِنْ اَنْوَارٍ مَنْ يَرَى فَقْرَأَ فَرَأَهُ وَ مَنْ لَا يَرَى فَقْرَأَ فَلَمْ يَرِهِ» (طه / ۹۱). آن حضرت در این سخن هم امتحان شدن بنی اسرائیل را به آنها تذکر داد: «إِيمَانًا فُتِّشْ بِهِ»، هم رحمانیت پروردگار را یادآوری کرد: «إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ» و هم راه عبور از این امتحان را نشان داد: «فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي». اما بنی اسرائیل در مقابل این راهنمایی، آن حضرت را به موضع ضعف کشاندند به نحوی که نزدیک بود ایشان را به قتل برسانند. (اعراف / ۱۵۰) حضرت هارون ﷺ در این موقعیت سه گزینه پیش رو داشت: قیام، خروج از بنی اسرائیل و کناره‌گیری و سکوت. آن حضرت برای حفظ وحدت بنی اسرائیل و اجرای دستورات حضرت موسی ﷺ گزینه سوم را انتخاب کرد. (طه / ۹۴) خداوند در قرآن کریم این عملکرد را بدون هیچ‌گونه انتقادی نقل می‌کند. اگر آن حضرت در انتخاب این گزینه اشتباه کرده بود، خداوند به نوعی آن را گوشزد می‌کرد؛ زیرا روش قرآن کریم این است که وقتی سخن یا عملی را از دیگران نقل می‌کند که اعتراضی به آن وارد باشد، بلافاصله تذکر می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۸۰ / ۲ - ۱۰۶) نقل این عملکرد بدون ابراز انتقاد حاکی از آن است که روش ایشان مورد تأیید خداوند قرار گرفته است.

۱. به نظر می‌رسد فلسفه تمدید میقات از طرف خدای متعال، امتحان بنی اسرائیل بود.

در مقابل این دیدگاه، برخی از مفسران بر این باورند که حضرت هارون^ع در انجام دستورات حضرت موسی^ع کوتاهی کرد (معرفت، ۱۳۸۶ / ۳: ۴۵۳؛ مصطفوی، ۱۳۸۰ / ۹: ۱۵۹ - ۱۵۸)؛ زیرا حضرت موسی^ع بعد از برخورد تنده با حضرت هارون^ع، برای خود و ایشان طلب مغفرت کرد. (اعراف / ۱۵۱)^۱ اگر در این زمینه کوتاهی صورت نگرفته بود، دلیل برای طلب مغفرت وجود نداشت.

در بررسی این دیدگاه باید توجه داشت که:

اولاً: این دلیل اعم از مدعاست؛ زیرا طلب مغفرت علاوه بر عذرخواهی به خاطر ارتکاب گناه یا کوتاهی کردن در امری، ممکن است دلایل دیگری مثل ابراز خضوع به درگاه پروردگار داشته باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۰ / ۶: ۲۸۳؛ ۲۵۲ / ۸: ۱۳۸۳)

ثانیاً: بعد از پشمیانی بنی اسرائیل، برای جبران این انحراف بزرگ مجازات سنگینی مثل کشتن یکدیگر برای آنان مقرر شد. (بقره / ۵۴) از طرف دیگر مسئولیت و سرپرستی این قوم در زمان وقوع این انحراف، به حضرت هارون^ع سپرده شده بود. (اعراف / ۱۴۲) اگر آن حضرت ذہای در سرپرستی و هدایت قوم کوتاهی کرده بود، قطعاً زمینه‌ساز و شریک در انحراف آنان بود. به همین جهت حداقل باید مثل آنها مجازات می‌شد (اگر نگوییم مجازات ایشان باید شدیدتر می‌بود). حال سؤال این است: آیا واقعاً عادلانه است که این کوتاهی و سستی که زمینه‌ساز انحراف افراد زیادی شده بود، فقط با یک استغفار، آن هم از زبان دیگری، بخشیده شود ولی دیگران گرفتار مجازات شوند؟ این در حالی است که بنی اسرائیل از عمل خود پشمیان شدند و پشمیانی خود را در عباراتی مثل «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیان کاران خواهیم بود» (اعراف / ۱۴۹) ابراز کردند؛ اما هیچ جمله‌ای دال بر پشمیانی حضرت هارون^ع نقل نشده است. همین مطلب نشان می‌دهد که آن حضرت به وظایف خود عمل کرده بود.

۴. نحوه بازگشت حضرت موسی به میان بنی اسرائیل و اقدامات آن حضرت

بنابر تصریح قرآن کریم، حضرت موسی^ع با حالتی ناراحت و غصبناک به میان بنی اسرائیل برگشت. (اعراف / ۱۵۰؛ طه / ۸۶) آن حضرت بعد از بازگشت، ابتدا سراغ بنی اسرائیل رفت و از پس صحبت با آنها، با حضرت هارون^ع برخورد تنده کرد و در مرحله سوم ماهیت این حادثه را از

۱. متن کلام تفسیر روشن به این شرح است: «مغفرت به معنی پوشانیدن و محو آثار عملی است که در موارد خطیبات و معاصی استعمال می‌شود و در این مورد توجه شده است به وظایفی که لازم بود در مقابل برنامه گویا ساله پرستی انجام بشود و ظاهرآً کوتاهی شده است» (مصطفوی، ۱۳۸۰ / ۹: ۱۵۹)

زبان سامری به گوش بنی اسرائیل رساند.

نگاهی اجمالی به آیات سوره طه و اعراف این مطلب را ثابت می‌کند. در آیه ۸۵ سوره طه، بازگشت حضرت موسی علیه السلام به میان قوم و صحبت با آنها، در آیه ۹۲ تا ۹۴ برخورد حضرت موسی علیه السلام با هارون علیه السلام و در نهایت از آیه ۹۵ به بعد برخورد با سامری مطرح شده است. همین چیز نیز در آیه ۱۵۰ سوره اعراف، بدون اشاره به سامری و سرانجام وی مشاهده می‌شود: «و هنگامی که موسی خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من، بد جانشینانی برایم بودید، آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و] او را به سوی خود کشید.»

نکته قابل توجه در مواجهه حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل این است که علی‌رغم ناراحتی شدید و غضبناک بودن، با جملاتی که با تأسف، توبیخ، تهدید و حتی مهربانی آمیخته بود، با آنها صحبت کرد. به قسمتی از این جملات که سوره اعراف آمده است، اشاره شد.

این گفتگو در سوره طه مفصل‌تر بیان شده است: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟ آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید یا می‌خواستید غصب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟» (طه / ۸۶) همان‌گونه که از لحن این آیات پیداست برخی از فقرات متضمن توبیخ است، مثل «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید؛ «آیا در مورد فرمان پروردگارتان عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟؛ «آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید»، برخی از فقرات دارای لحنی همراه با عطوفت و تأسف است مثل: «ای قوم من» «مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟»؛ و برخی از فقرات دربردارنده تهدید و بیان عاقبت کار آنهاست مثل: «می‌خواستید غصب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟» حال سؤال این است چرا با اینکه خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام اطلاع داده بود که عامل گمراهی بنی اسرائیل، شخصی به نام سامری است، (طه / ۸۵) بعد از بازگشت ابتدا سراغ قوم خود رفت و در مراحل بعدی سراغ حضرت هارون علیه السلام و سامری؟ معمولاً در این‌گونه موارد به ذهن انسان خطوط می‌کند که باید سراغ عامل اصلی انحراف یا شخصی که رهبری قوم به آنها سپرده شده، رفت نه مردم عادی.

همین برخورد اولیه حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل این احتمال را تقویت می‌کند که ایشان از همان ابتدا به فکر درمان این واقعه بود و قصد داشت ضمن صحبت با بنی اسرائیل، آنها را محک بزند و وضعیت فعلی و فضای فکری آنان را از زبان خودشان بشنود. این مطلب می‌تواند حاکی از این

باشد که غضب حضرت موسی^ع، در مواجهه با بنی اسرائیل و حضرت هارون^ع، یک غضب کنترل شده بوده است. برای اثبات دقیق‌تر این نکته، بررسی دو اشکال لازم به نظر می‌رسد:

۱. حضرت هارون^ع در مقابل توبیخ شدید و رفتار تند حضرت موسی^ع، از عبارت «یا اینَ أَمْ» (طه / ۹۴) و «أَنْ أَمْ» (اعراف / ۱۵۰) (فرزند مادرم) استفاده کرد، با اینکه هر دو از یک پدر و مادر بودند. بنابر روایات کاربرد این عبارت برای تحریک عواطف حضرت موسی^ع بوده است. (صدق، ۱۹۸۸: ۱ / ۸۷) این شیوه برخورد می‌تواند حاکی از عصبانیت کنترل نشده باشد.

۲. طبق بربخی روایات، کسی که به وی خبری داده می‌شود با کسی که همان خبر را می‌بیند همانند نیستند؛ زیرا خداوند به حضرت موسی^ع خبر داد که قوم وی امتحان شده است. حضرت موسی^ع در این حال الواح را در دست خود نگه داشته بود، با اینکه به خوبی می‌دانست این خبر خداوند صادق است، اما وقتی به میان قوم خود برگشت و آنها را دید، غصیناک شد و الواح را انداخت. (طبری، ۱۳۷۲: ۴ / ۷۴۱) از این روایت نیز برداشت می‌شود که غضب حضرت موسی^ع کنترل نشده بوده است.

در بررسی این دو اشکال باید گفت اولاً: دلالت این دو روایت بر اینکه غضب حضرت موسی^ع کنترل شده نبود، روشن نیست؛ ثانیاً: بر فرض قبول ظهور این روایات بر مطلب مورد نظر، برخورد حضرت موسی^ع با بنی اسرائیل و شیوه سخن گفتن با آنها (با توجه به توضیحاتی که گذشت)، این ظهور را از بین می‌برد.

حضرت موسی^ع در ادامه اقدامات خود، در انتهای این جریان و پس از پیشیمان شدن بنی اسرائیل، کشتن هم دیگر را به عنوان راه توبه به گوسلله پرستان معرفی کرد. (بقره / ۵۴)

۵. شخصیت سامری

معرفی دقیق شخصیت سامری به دلیل فقدان مدرک معتبر، تقریباً امری ناممکن است و تمامی اقوال اراهه شده، در حد چند احتمال قابل قبول هستند. (برای نمونه: ر.ک به: قمی مشهدی، ۱۳۶۸ / ۸: ۳۳۹) اما با این وجود، یک نکته را می‌توان با اطمینان بیشتری بیان کرد و آن اینکه سامری نه یک شخصیت عادی و معمولی بلکه شخصیتی مقبول، با نفوذ و مذهبی در میان بنی اسرائیل داشته است؛ زیرا آسان در مدت بسیار کوتاهی جذب تفکر دینی وی شدند و آن را به نحوی پذیرفتند که در مقابل پیامبر خود ایستادند. بسیار بعید است که یک شخصیت معمولی بتواند منشاً چنین اثر بزرگی باشد.

دلیل قرآنی این مطلب را می‌توان در آیه «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ
مُوسَى؛ وَبِرَاهِيْ آنَانْ مجَسِّمَهُ گُوسَالَهُاَیِ کَه صَدَایِ هَمَچُونْ صَدَایِ گُوسَالَهُ دَاشَتْ بِيرَونْ آورَدْ وَ (به
يَكْدِيْگَر) گَفَتْنَدْ: اَيَنْ خَدَایِ شَمَا وَ خَدَایِ مُوسَى اَسْتْ» (طه / ۸۸) پیدا کرد. در ابتدای این آیه، فعل
«أَخْرَجَ» به صورت مفرد بیان شده است اما در ادامه، فعل «قَالُوا» به صورت جمع، همراه با حرف عطف
«فَاءَ» که بر ترتیب بدون فاصله دلالت دارد، (سیوطی، ۱۳۸۷: ۶۹ / ۲؛ ابن هشام، ۱۴۱۲: ۲۱۴ – ۲۱۳)
ذکر می‌شود. (درویش، ۱۴۱۵: ۲۳۵ / ۶) درباره فاعل «قَالُوا» دو احتمال مطرح شده است:
۱. بنی اسرائیل، ۲. سامری و اتباع وی. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۷۱) به نظر می‌رسد از بین این
دو احتمال، احتمال اول به واقع نزدیکتر باشد؛ زیرا تمام ضمایر جمعی که قبل و بعد از فعل «قَالُوا»
در این آیه و آیات بعدی ذکر شده‌اند، همه به بنی اسرائیل اشاره دارند. (طه / ۹۲ – ۸۸) از این‌رو وحدت
سیاق ایجاب می‌کند که ضمیر در «قَالُوا» به بنی اسرائیل ارجاع داده شود. از جمع بین این مطالب
می‌توان فهمید که سامری به محض عرضه مجسمه گُوسَالَهُ، از حالت فرد، به یک جریان و حرکت
گروهی تبدیل شد.

توجه به این نکته در کنار رفتار خشن بنی اسرائیل با حضرت هارون علیه السلام (اعراف / ۱۵۰) به خوبی
ثابت می‌کند که فضای حاکم بر بنی اسرائیل تا قبل از بازگشت حضرت موسی علیه السلام، فضایی کاملاً خد
توحیدی بود.

۶. عکس العمل بنی اسرائیل در مواجهه با اقدامات حضرت موسی علیه السلام
بنی اسرائیل بعد از بازگشت حضرت موسی علیه السلام، سه عکس العمل نشان دادند:

۱. بعد از قرار گرفتن در مقابل توبیخ‌های شدید و تهدیدات حضرت موسی علیه السلام، بدون توجه به
عمق فاجعه و قبول ذره‌ای از اشتباه خود، با بهانه‌ترابی و فرافکنی گفتند: «ما به میل و اراده خود از
وعده تو تخلف نکردیم بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکنیدیم». (طه / ۸۷)
۲. پشیمان شدن آنها: «و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر
پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامزد، به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود». (اعراف / ۱۴۹)

برخی از محققان بر این باورند که بنی اسرائیل قبل از بازگشت حضرت موسی علیه السلام از کار خود پشیمان
شدند؛ زیرا در آیه ۱۴۸ سوره اعراف، بحث گُوسَالَهُ پرستی، در آیه ۱۴۹ بحث پشیمان شدن آنان و در
آیه ۱۵۰ بازگشت حضرت موسی علیه السلام و اقدامات ایشان مطرح شده است. این سیاق گویای پشیمانی
تعداد قابل توجهی از بنی اسرائیل قبل از بازگشت آن حضرت است. (بهجت‌پور، ۱۳۹۰: ۵۰۶) در

بررسی این دیدگاه می‌توان گفت: اگرچه چیش آیات، چنین مطلبی را به ذهن القا می‌کند، اما سیاق به وجود آورنده یک ظهور است که می‌توان با قرائت دیگری از آن دست کشید. در این بحث چند قرینه وجود دارد که ثابت می‌کند بنی‌اسرائیل تا قبل از بازگشت حضرت موسی^ع از کار خود پشیمان نشدند:

اولاً: در همین قسمت اشاره شد که بنی‌اسرائیل بعد از بازگشت حضرت موسی^ع و مواجه شدن با توبیخ‌ها و تهدیدات آن حضرت با فرافکنی و بهانه‌تراشی، ذره‌ای از اشتباهات خود را قبول نکردند. اگر آنان به اشتباه خود پی برده بودند، دلیلی برای این بهانه‌تراشی وجود نداشت و به راحتی می‌توانستند بگویند: چنین کاری انجام شد ولی ما واقعاً از کار خود پشیمان شدیم.

ثانیاً: سخنان حضرت هارون^ع در مقابل رفتار تند حضرت موسی^ع حاکی از این است که بنی‌اسرائیل وی را به موضع ضعف کشاندند و تا پای قتل ایشان پیش رفتند. (اعراف / ۱۵۰) از این سخنان برداشت می‌شود که این برخورد خشن آنان و اصرار بر گواه‌الله‌پرستی تا زمان بازگشت حضرت موسی^ع ادامه داشت؛ زیرا اگر آنان از این عمل پشیمان شده بودند، دلیلی نداشت حضرت هارون^ع، فقط بر وضعیت خود تأکید کند، بلکه می‌توانست به پشیمانی بنی‌اسرائیل هم اشاره کند.

۳. پذیرش حکم کشتن یکدیگر برای توبه از این گاه: «و [به یاد آورید] زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گواه‌الله (برای پرستش) به خود ستم کردید. پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید و یکدیگر را به قتل برسانید. این کار، برای شما در پیشگاه پروردگاریان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و رحیم است». (بقره / ۵۴)

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه امری موجب شد تا قومی مانند بنی‌اسرائیل که تا قبل از بازگشت حضرت موسی^ع قصد کشتن پیامبر خود را داشتند (اعراف / ۱۵۰) و در ابتدا هم ذره‌ای از اشتباه خود را قبول نکردند، در آخر پشیمان شدند و برای جبران اشتباه خود حکم سنگینی مانند کشتن یکدیگر را پذیرفتند؟ به نظر می‌رسد اقدامات سه‌گانه حضرت موسی^ع (صحبت با قوم، برخورد با حضرت هارون^ع، برخورد با سامری) نقش مؤثری در این تحول داشته است. اگرچه اثبات میزان تأثیر هر کدام یک از این اقدامات در پدید آمدن این تحول امر مشکلی است اما به هر حال نمی‌توان از احتمال تأثیر برخورد با حضرت هارون^ع در این تحول چشم‌پوشی کرد. از این‌رو یکی از نکاتی که در تحلیل این برخورد، حتماً باید در نظر گرفته شود، جنبه تأثیرگذاری این برخورد در توبه بنی‌اسرائیل است.

۷. نحوه برخورد حضرت موسی ﷺ با حضرت هارون ﷺ

بنابر آیات قرآن کریم، حضرت موسی ﷺ بعد از بازگشت به میان بني اسرائیل، «سر برادر خویش را گرفت [و] او را به سوی خود می کشد» (اعراف / ۱۵۰) و خطاب به ایشان فرمود: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سریچی کردی؟» (طه / ۹۳ - ۹۲) مجموع این رفتار و سخنان حاکی از آن است که حضرت موسی ﷺ رفتاری تند و غضیناکی با حضرت هارون ﷺ داشته است. اما با این وجود، با توجه به فقره «سر برادر خویش را گرفت [و] او را به سوی خود می کشد» (اعراف / ۱۵۰) می توان فهمید که حضرت موسی ﷺ فقط سر برادرش را گرفت و به طرف خود می کشد و این مقدار از عمل دلالتی بر تحقیر یک فرد ندارد بلکه در برخی موارد برای اغراض خاصی انجام می شود. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۹۴)

در مقابل، برخی از مفسران بر این باورند که حضرت موسی ﷺ در این برخورد علاوه بر سر حضرت هارون ﷺ، ریش ایشان را هم گرفت (سیوطی و محلی، ۱۴۱۶: ۳۲۱) و برای اثبات این مطلب به سخن حضرت هارون ﷺ استناد کرده‌اند. آن حضرت بعد از برخورد تند حضرت موسی ﷺ، خطاب به ایشان فرمود: «ای فرزند مادرم! [ای برادر] نه ریش مرا بگیر و نه سرم را». (طه / ۹۴) در این فقره حضرت هارون ﷺ به طور صریح از حضرت موسی ﷺ تقاضا کرد که سر و ریش وی را نگیرد. اگر حضرت موسی ﷺ واقعاً این کار را انجام نداده بود، دلیلی برای مطرح کردن این تقاضا وجود نداشت. با اثبات این مطلب، رفتار حضرت موسی ﷺ هم خشن‌تر به نظر می‌رسد و هم قبیح‌تر؛ به خصوص که در برخی تفاسیر تصريح شده است که حضرت موسی ﷺ، ریش حضرت هارون ﷺ را با دست چپ و سر ایشان را با دست راست گرفت. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱ / ۲۳۸؛ مراغی، بی‌تا: ۱۶ / ۱۴۴)

در بررسی این دیدگاه باید به این نکته توجه کرد که از سخن حضرت هارون ﷺ به تنها یک نمی‌توان برداشت کرد که حضرت موسی ﷺ چنین کاری را انجام داده است، زیرا نهی از یک شیء دلالتی بر وقوع آن ندارد. به عنوان مثال خداوند در آیات زیادی پیامبر اکرم ﷺ را از کارهایی مثل اطاعت از کفار و منافقین نهی کرده است (احزاب / ۱) در حالی که قطعاً پیامبر اکرم ﷺ آنها را انجام نداده بود. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۹۴) از طرف دیگر به خاطر فقدان مدرک معتبر، درباره نحوه گرفتن سر و ریش حضرت هارون ﷺ، اصلاً نمی‌توان نظری داد. شاید به همین دلیل، برخی از مفسران این سخن حضرت هارون ﷺ را کنایه محسوب کرده‌اند: «ای پسر مادر من «لاتأخذ بلحیتی» فرا مگیر محاسن مرا «لا برأسي» و نه موی سر مرا و گویند کلام بر وجه کنایه است چنان که یکی گوید که دست

از ریش من بدار که من در این کار بی جرم و مرا بدین معاتبه مکن.» (کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۶ / ۱۵)

البته؛ با توجه به روایتی می‌توان گفت که احتمال دارد حضرت موسی^ع ریش حضرت هارون^ع را هم گرفته باشد. در روایتی از امام صادق^ع سؤال شد که «چرا موسی سر و ریش برادر خود را گرفت، درحالی که سر او را به طرف خود می‌کشید با اینکه هارون در گوسلله پرست شدن بنی اسرائیل هیچ گناهی نداشت». (صدقو، ۱۹۸۸: ۸۷ / ۱) به دنبال این سؤال، امام^ع بدون هیچ اصلاحی نسبت به اصل سؤال، جواب آن را ارائه کرد. اگر واقعاً حضرت موسی^ع ریش برادر خود را نگرفته بود، امام^ع این سؤال را تصحیح می‌کرد. این تقریر نشان می‌دهد که این کار توسط حضرت موسی^ع انجام شده است. اما با این حال، نحوه گرفتن سر و ریش همچنان مبهم باقی می‌ماند.

ب) برخورد موسی با هارون، راهی برای آکاه کردن بنی اسرائیل

قبل از بررسی علت برخورد حضرت موسی^ع و تحلیل آن، بازسازی فضایی که این برخورد در آن انجام گرفته است، کمک شایانی به کشف این علت می‌کند. به نظر می‌رسد بازسازی این فضا با استفاده از مطالب به دست آمده در بخش قبل به این شرح باشد: حضرت موسی^ع بنی اسرائیل را با تمام خصوصیات از جمله حس‌گرایی، لجوچ بودن و دور بودن از فضای عقلانی و تفکر می‌شناخت. اگر شناخت سامری از بنی اسرائیل به قدری دقیق بود که با یک حرکت حساب شده، آنها را به انحراف کشاند، حضرت موسی^ع هم نقاط ضعف و قوت آنها را به خوبی می‌شناخت.

آن حضرت در طور مطلع شد که خداوند بنی اسرائیل را امتحان کرده است. در این امتحان که دست خدا به خوبی در آن مشهود بود، شخصی به نام سامری که دارای شخصیتی موجه و بانفوذی بود، مجسمه گوسلله‌ای از جنس طلا که صدای گوسلله تولید می‌کرد را به عنوان معبد معرفی کرد. بنی اسرائیل هم با پذیرش این معبد، در مواجهه با این امتحان، گمراه شدند.

آن حضرت به طور اجمالی می‌دانست که حضرت هارون^ع به وظیفه رهبری خود عمل کرده است. ایشان با حالتی ناراحت و غضبناک به میان قوم خود برگشت اما با این حال، هیچ برخورد

۱. متن روایت به این شرح است: «قَالَ قُلْتُ لَهُ فَلِمَ أَخَذَ بِرَأْسِهِ يَهُرُّهُ إِلَهٌ وَ بِلْحَيْنِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي اتْخَاذِهِ الْجُلْلَ وَ عِبَادَتِهِمْ لَهُ دَنْبُ نَفَّالَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِإِنَّهُ لَمْ يُفَارِقْهُمْ لَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ وَ لَمْ يَلْحَقْ بِمُوسَى وَ كَانَ إِذَا فَارَقَهُمْ يَنْزِلُ بِهِمُ الْعَذَابُ أَلَا تَرَى أَلَّا قَالَ لَهُ مُوسَى يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضلُّوا أَلَا تَتَبَعَنَ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ هَارُونُ لَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ لَتَنْفَرُوا وَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَنْهُلَ لَيْ فَرَقْتُ بَيْنَ بَنِي اسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْفُبْ قَوْلِي».

عملی با آنان نکرد بلکه در مرحله اول با لحنی همراه با توبیخ، تهدید، تأسف و حتی مهربانی با آنها صحبت کرد و اشتباه آنها را به گوششان رساند. اما بنی اسرائیل بدون توجه به عمق فاجعه و قبول ذرهای از اشتباه خود، کار خود را توجیه کردند. بدینه است که در این فضای هیچ اقدامی در جهت اصلاح وضع موجود کارگر نخواهد بود، مگر اینکه این فضا به نوعی شکسته شود. از این رو آن حضرت در مرحله دوم با اندختن الواح و برخورد تند با حضرت هارون علیه السلام فضای به وجود آمده را شکست و در مرحله سوم گمراه شدن بنی اسرائیل را از زبان خود سامری به آنها گوشزد کرد. به این ترتیب قوم لجوچی مانند بنی اسرائیل نه تنها اعتراضی نکردند بلکه علاوه بر پشمیمانی، حاضر شدند برای توبه از این عمل به کشنیدن یکدیگر روی بیاورند.^۱

با این توضیحات روش می‌شود که برخورد شدید حضرت موسی علیه السلام با حضرت هارون علیه السلام وسیله‌ای برای بیدار کردن بنی اسرائیل و بازگرداندن آنها به فضای توحیدی بوده است.

ج) بررسی تحلیل «آگاه کردن بنی اسرائیل»

به نظر می‌رسد این تحلیل از جهاتی دارای نقاط قوت باشد:

۱. خمیر مایه اصلی این تحلیل، روشی عقلایی است. یکی از عادت‌های رایج در بین مردم این است که در برخی مواقع شخص نزدیک را مخاطب خود قرار می‌دهند و او را به خاطر کاری که انجام نداده، مُواخذه می‌کنند تا به این وسیله سایر افراد، به اشتباه خود پی ببرند و یا از انجام کاری که موجب سرزنش آنها می‌شود، دوری کنند. از این روش با نام «به در بگو تا دیوار بشنود» یاد می‌شود. (بابایی، ۱۳۸۷: ۱۷۲) مطابق برخی روایات، قرآن کریم بر اساس همین روش نازل شده (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۶۳۱) و در آیات زیادی کاربرد این روش کاملاً مشهود است. (برای نمونه ر.ک به: مائدہ / ۱۱۶)^۲

۱. بنی اسرائیل در غالب جریان‌ها مثل واقعه ذبح گاو برای پیدا کردن قاتل، (بقره / ۷۳ - ۶۷) جریان فتح سرزمین مقدس، (مائدہ / ۲۰ - ۲۶) درخواست دیدن خدا، (بقره / ۵۶) در مورد اقدامات حضرت موسی علیه السلام بهانه‌جویی کردن، اما در این جریان تسلیم محض بودند.

۲. متن روایت به این شرح است: «نزل القرآن بایاک اعني و اسمعي يا جاره؛ قرآن به [روش] «تو را [به ظاهر] قصد می‌کنم و ای همچوارش، بشنو» نازل شده است»^۳

۳. عموم مفسران در تفسیر آیه شریفه «و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبد غیر از خدا انتخاب کنید؟ او می‌گوید: «منزنه تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگوییم. اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی، تو از آنچه در جان من است آگاهی و من به آنچه در ذات توست، آگاهی ندارم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبر هستی»، (مائدہ / ۱۱۶) بر

۲. این تحلیل با مقام مخلص بودن حضرت موسی^ع و نیز با بیگناهی حضرت هارون^ع سازگاری دارد.

۳. در این تحلیل به وقایع قبل از این برخورد و به وقایع و تأثیرات بعد از آن و نیز به شخصیت و اطلاعات حضرت موسی^ع و شخصیت بنی اسرائیل و همچنین به فضای حاکم قبل از بازگشت حضرت موسی^ع و دیگر جواب اشاره می‌شود. به عبارت دیگر در این تحلیل، برخورد حضرت موسی^ع با حضرت هارون^ع، به عنوان حلقه یک زنجیره در نظر گرفته شده است.

۴. حضرت موسی^ع علاوه بر دارا بودن مسئولیت پیامبری، رهبری بنی اسرائیل را نیز بر عهده داشت. هر رهبر حکیم و خداباوری اگر در میان قوم خود انحرافی ببیند، علاوه بر ابراز ناراحتی، به فکر اصلاح آن انحراف نیز می‌افتد. این ویژگی در مورد پیامبر اول‌الاعزمی مانند حضرت موسی^ع (احزاب / ۷؛ سوری / ۱۳) به مراتب برجسته‌تر خواهد بود. از این‌رو اگر در این تحلیل گفته شد که حضرت موسی^ع از همان لحظات اولیه بازگشت به فکر اصلاح این انحراف بود، به خاطر این است که به نقش رهبری حکیمانه آن حضرت توجه ویژه‌ای شده است.

۵. سازگار بودن با ظاهر آیات قرآن کریم؛ اقدامات حضرت موسی^ع بعد از بازگشت به میان بنی اسرائیل در دو سوره اعراف و طه با تفاوت‌های قابل توجهی آمده است. مهم‌ترین این تفاوت‌ها عبارتند از:

- در سوره اعراف برخورد حضرت موسی^ع با بنی اسرائیل کم‌رنگ‌تر از سوره طه مطرح شده است.
- در سوره اعراف اقدامات حضرت موسی^ع به صورت فشرده و پشت سر هم نقل شده است درحالی‌که در سوره طه این اقدامات با تفصیل بیشتری ذکر شده است.
- در سوره طه به عکس العمل بنی اسرائیل در مقابل توبیخ‌ها و تهدیدات حضرت موسی^ع، به اقدامات حضرت هارون^ع در مقابله با این انحراف و به برخورد حضرت موسی^ع با سامری اشاره شده است (طه / ۹۸ - ۸۶) اما در سوره اعراف به هیچ یک از این موارد اشاره‌ای نشده است.

این باورند که این گفتگو با اینکه لحنی عتاب آمیز دارد اما هیچ‌گونه لغزشی را برای حضرت عیسی^ع اثبات نمی‌کند. در حقیقت با این سوال و جواب، اعتقاد مسیحیانی که پرستش حضرت عیسی^ع و مریم را مرام خود قرار داده‌اند، به نقد کشیده شده است. خداوند در این گفتگو، با اینکه می‌داند چنین سخنی گفته نشده، (مانده / ۱۱۶) حضرت عیسی^ع را تبرئه می‌کند و راه هرگونه اتهامی را می‌بندد. (برای نمونه، ر.ک به: کاشانی، ۳: ۱۳۳۶ - ۳۵۳ - ۲۵۴)

از این رو برای بررسی سازگاری این تحلیل با ظاهر آیات قرآن کریم باید هر دو سوره در نظر گرفته شوند؛ زیرا اگر فقط به سوره اعراف توجه شود، این تحلیل با ظاهر آیات آن سازگاری چندانی ندارد. برای روشن شدن این مطلب، ذکر آیه ۱۵۰ سوره اعراف که این اقدامات را بیان می‌کند، ضروری به نظر می‌رسد: «و هنگامی که موسی خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و] او را به سوی خود می‌کشید». از چیزیں متواتی کلماتی مثل خشمگین و بسیار اندوهناک بودن، انداختن الواح و گرفتن سر برادر بدون پرسیدن هیچ‌گونه سؤالی به ذهن انسان خطور می‌کند که برخورد با حضرت هارون^{علیہ السلام}، یک اقدام نسجیده بوده است، اما وقتی همین اقدامات در سوره طه با تفصیل بیشتری درباره گفتگو با بنی اسرائیل، برخورد با حضرت هارون^{علیہ السلام} و سامری بیان می‌شود، احتمال سنجیده بودن این رفتار بسیار پرنگ و قوی می‌شود. بنابراین می‌توان گفت این تحلیل به دلیل توجه به غضبناک بودن حضرت موسی^{علیہ السلام} و در نظر گرفتن تمام اقدامات آن حضرت هماهنگ و سازگار با ظاهر آیات قرآن کریم است.

این تحلیل ولو با اضافه کردن مقدمات دیگری، به تمام سؤال‌های مطرح شده در این زمینه به صورت منسجم پاسخ می‌دهد. در اینجا مهم‌ترین این سؤال‌ها و جواب آنها براساس این تحلیل بررسی می‌شود:

سؤال اول: چرا حضرت موسی^{علیہ السلام} در ابتدای ورود هیچ اقدام عملی در قبال بنی اسرائیل انجام نداد و فقط آنها را توبیخ و تهدید کرد؟

جواب این سؤال را می‌توان با رجوع به فضای صدرصد غیرتوحیدی و توجیهی حاکم بر بنی اسرائیل پیدا کرد. همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، در این فضا هیچ اقدامی در جهت اصلاح به خصوص بر روی بنی اسرائیل که با تفکر و عقلانیت بیگانه بودند، کارگر نبود. از این رو باید این فضا به نحوی شکسته می‌شد. به نظر می‌رسد شکستن این فضا از طریق برخورد با سامری یا بزرگان قوم و یا خود بنی اسرائیل گزینه مناسبی نبود؛ زیرا سامری با معرفی یک مجسمه گوساله به عنوان معبد بنی اسرائیل به خواسته‌های درونی آنها از جمله میل شدید آنها به بتپرستی، جواب مثبت داده بود. به همین خاطر دل در گرو سامری و مجسمه‌وی داشتند. برخورد با هر کدام از این افراد احتمال داشت ویزگی بهانه‌جویی و لجاجت آنها را تحریک کند و فضایی به وجود آورد که زمینه هر اقدامی در جهت اصلاح این انحراف را از بین ببرد. از این رو حضرت موسی^{علیہ السلام} با توبیخ‌ها و تهدیدهای اولیه خود هم آنها را محک زد و هم تا حدود زیادی اذهان آنها را برای اقدامات بعدی آماده کرد. سپس

به وسیله برخورد شدید با حضرت هارون^ع، فضا را کاملاً متحول نمود.

سؤال دوم: چرا حضرت موسی^ع در این برخورد، قبل از شنیدن دلایل حضرت هارون^ع؟

دست به اقدام عملی زد و سر ایشان را گرفت و به طرف خود کشید؟

قبل از جواب دادن به این سؤال، اشاره به یک نکته لازم است و آن اینکه یکی از اصول مورد اعتناء عقلاء این است که هرگاه به شخصی مسئولیتی سپرده شود، هر امری که در حیطه مسئولیت وی اتفاق افتاد، باید جوابگو باشد و اگر این شخص تواند خود را تبرئه کند، عقلاً او را مؤاخذه می‌کنند و در برخی مواقع مجازات‌هایی را برای وی در نظر می‌گیرند. مؤید این مطلب را می‌توان در رفتار حضرت سلیمان^ع با هددهد مشاهده کرد. آن حضرت جویای حال مرغان شد ولی هددهد را پیدا نکرد، به همین خاطر سؤال کرد: چرا هددهد را نمی‌بینم مگر او غایب است؟ (نمل / ۲۰) «قطعاً او را کیفر شدیدی خواهم داد یا او را ذبح می‌کنم یا باید دلیل روشی (برای غیبت) برای من بیاورد.» (نمل / ۲۱) تعیین مجازات برای هددهد حاکی از این است که غیبت او تخلف بوده است. اما چرا حضرت سلیمان^ع، سیر مجازات هددهد را به این شکل مطرح کرد: ابتدا، کیفر شدید بعد ذبح، بعد آوردن دلیل موجّه؛ چرا آن حضرت اصل را تبرئه هددهد نگذاشت و از همان اول نگفتش احتمالاً هددهد برای غیبت خود دلیلی دارد؟ جواب این سؤال با توجه به نکته مورد اشاره کاملاً واضح است، وقتی شخصی مسئول کاری شد، در صورت بروز تخلف، متهم است مگر اینکه با دلیل موجّه خود را تبرئه کند.

برخورد حضرت موسی^ع با هارون^ع را می‌توان در همین راستا توجیه کرد. اگر در این حریان حضرت موسی^ع در مواجهه با حضرت هارون^ع برخوردی مجرمانگارانه دارد و بهشتد با وی برخورد کرد به این دلیل است که هر مسئولی باید در برابر مسئولیت خود جوابگو باشد و لو اینکه پیامبر خدا یا برادر انسان باشد. (معرفت، ۱۳۸۶: ۳/ ۴۵۲؛ سبحانی، ۱۳۶۶: ۵/ ۱۲۲)

اما به نظر می‌رسد این تحلیل به تنها یعنی نتواند همه جوانب این برخورد را توضیح دهد؛ زیرا نهایت چیزی که این تحلیل ثابت می‌کند این است که چون در حیطه مسئولیت حضرت هارون^ع انحرافی اتفاق افتاده است، باید از همان ابتدا به ایشان به عنوان یک متهم نگاه کرد مگر اینکه ایشان دلایل کافی برای برائت خود اقامه کند. اگر از عهده این امر برنیامد، باید مجازاتی برای ایشان در نظر گرفت. اما چیزی که در عالم خارج اتفاق افتاده است فراتر از این است؛ زیرا حضرت موسی^ع قبل از اثبات جرم، دست به اقدام عملی زد و سر حضرت هارون را گرفت و به طرف خود کشد. این عمل در حقیقت مجازات قبل از اثبات جرم است. بنابراین، اگرچه به برخی از سوالات مطرح در این

واقعه با این نکته جواب داده می‌شود اما هنوز برخورد تنده حضرت موسی<ص> با یک فرد بی‌گناه بی‌جواب می‌ماند. اما اگر در کنار این نکته، تحلیل بیدار کردن بنی‌اسرائیل هم در نظر گرفته شود، به این سؤال نیز پاسخ داده می‌شود.

سؤال سوم: چرا حضرت موسی<ص> با سامری که عامل اصلی انحراف بود، برخوردی عادی داشت؟

بعد از شکسته شدن فضای حاکم بر بنی‌اسرائیل، همه اذهان آماده شنیدن واقعیت ماجرابودند، اما هنوز احتمال متشنج شدن فضا از طرف هواداران با وفای سامری یا همه بنی‌اسرائیل وجود داشت؛ زیرا هنوز ماهیت کار سامری روشن نشده بود. از این‌رو احتمال داشت برخورد تنده حضرت موسی<ص> به صورت متشنج کند و زمینه را برای اقدامات بعدی از بین ببرد. بنابراین وقتی حضرت موسی<ص> به عادی از سامری خواست که واقعیت امر را بیان کند، هم واقعیت را از زبان عامل گمراهی به گوش بنی‌اسرائیل رساند و هم عملاً بنی‌اسرائیل را در مقابل سامری قرار داد و به این ترتیب از متشنج شدن فضا جلوگیری کرد.

با توجه به توضیحاتی که تاکنون ارائه شده می‌توان ادعا کرد این تحلیل، رفتار حضرت موسی<ص> را «خردپذیر»^۱ می‌کند و بر فرض تنزل از این امر، این تحلیل با ارائه یک احتمال قابل توجه، این برخورد را به خوبی «خردگریز»^۲ می‌کند.

(د) بررسی تقریری از تحلیل بیدار کردن بنی‌اسرائیل

همان‌گونه که در ابتدای مقاله اشاره شد برخی از مفسران برخورد حضرت موسی<ص> با حضرت هارون<ص> را در راستای بیدار کردن بنی‌اسرائیل تحلیل کرده‌اند. اگرچه این تحلیل با تقریرهای مختلفی ارائه شده است اما به نظر می‌رسد هنوز کاستی‌هایی در آنها وجود دارد. برای روشن شدن این مطلب لازم است همه آنها مورد نقد و بررسی قرار گیرند. اما پرداختن به این امر باعث طولانی شدن این نوشتار خواهد شد. از این‌رو در این مجال، تقریر کتاب پیام قرآن به عنوان نمونه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

-
۱. باورها و احکام «خردپذیر»، آنها بی‌هستند که از راه عقل مستقل از شرع یا تجربه متعارف بشری قابل توجیه‌اند و دلیل عقلی یا تجربی به سود آنها وجود دارد که اعتقاد به آنها را معقول می‌کند. (فنایری، ۳۸۹: ۴۸۰)
 ۲. باورها و احکامی «خردگریز» هستند که راه مستقلی برای توجیه عقلی یا تجربی به سود یا زیان آنها وجود ندارد. (همان)

مؤلف کتاب پیام قرآن با ترسیم فضایی که این کار در آن به وقوع پیوست بیان می‌کند که این برخورد حضرت موسی^ع نه تنها اشکالی نداشت بلکه واجب بوده است. خلاصه این تحلیل به شرح ذیل است:

- حضرت موسی^ع برای بربابی توحید زحمات زیادی کشید ولی با گوساله پرست شدن بنی‌اسرائیل همه این زحمات را بر باد رفته دید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۷ / ۱۳۰)
- حضرت موسی^ع باید کاری می‌کرد که بنی‌اسرائیل به عمق فاجعه و قبح عمل خویش پی برند و اگر چنین نمی‌کرد، ممکن بود آثار بتپرستی برای آنها و نسل‌های آینده باقی بماند. (همان)
- برای بیدار کردن قوم، نیاز به یک عکس‌العمل شدید بود، از این‌رو الواح را کنار گذاشت و بر سر برادر خود فریاد زد. به دنبال این عمل بنی‌اسرائیل به یکدیگر گفتند: [به نظر می‌رسد زبان حال باشد] ببینید گوساله پرستی چه قدر زشت بوده که موسی با برادر خود این کار را کرد. (همان: ۱۳۱)
- در این مسئله احترام یک انسان یا احترام تعدادی الواح مطرح نبوده، بلکه مسئله انحراف یک قوم از توحید است. (همان)

این تقریر تا حدود زیادی برخورد حضرت موسی^ع را از حالت خردستیز بودن^۱ خارج می‌کند؛ زیرا با ارائه یک احتمال قابل توجه، ظالمانه بودن رفتار حضرت موسی^ع را تا حدودی بی‌رنگ یا کمرنگ می‌کند اما در عین حال چند نکته قابل تأمل است:

۱. در این کتاب تصریح شده است که این کار حضرت موسی^ع نه تنها اشکالی نداشته بلکه واجب بوده است. این در حالی است که وقتی می‌توان در مورد این برخورد چنین حکمی کرد که تمامی احتمالات ممکن دیگر را با ارائه شواهد و قرائن کافی کنار گذاشت. در این مورد حضرت موسی^ع می‌توانست برای بیدار کردن بنی‌اسرائیل به جای برخورد با حضرت هارون^ع، با سامری یا بزرگان بنی‌اسرائیل که در این ماجرا نقش کلیدی داشتند، برخورد کند. از این‌رو زمانی می‌توان برخورد حضرت موسی^ع با حضرت هارون^ع را واجب دانست که (حداقل) دو احتمال دیگر کنار گذاشته شوند.
۲. این مطلب که در برخی مواقع برای بیدار کردن افراد، باید عکس‌العمل شدیدی نشان داد، امر

۱. باورها و احکامی «خردستیز» هستند که دلیل عقلی یا تجربی مستقلی به زیان آنها یا به زیان پذیرش تعبدی آنها، وجود دارد. پذیرفتن این احکام و باورها خلاف عقل، عقلانیت و ناقض ارزش‌ها و هنجارهای عقلانی است. (فناوی، ۱۳۸۹: ۴۸۰)

مورد قبولی است ولی براساس کدام دلیل، در این واقعه نیز باید به این نحو برخورد می‌شد؟ اثبات یک امر کلی، اثبات مصدق آن را در بی ندارد مگر اینکه شواهد کافی ارائه شود.

۳. در این کتاب تصریح شده است که در این مسئله احترام یک انسان یا احترام تعدادی الواح مطرح نبوده، بلکه مسئله انحراف یک قوم از مسئله توحید است. سؤال مهم در این باره این است که آیا در راه اقامه توحید می‌توان از هر راهی و لو برخورد شدید با یک پیامبر معصوم بهره جست؟ برای رفع این اشکال ضمن اشاره به روش عقلایی «به در بگو تا دیوار بشنود» باید نحوه برخورد حضرت موسی ﷺ با هارون ﷺ به خوبی تبیین می‌شد.

نتیجه

در این مقاله چند مطلب به اثبات رسید:

۱. اگرچه تاکنون برای توجیه برخورد تند حضرت موسی ﷺ با حضرت هارون ﷺ بعد از گوسلاله‌پرستی بنی اسرائیل، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است اما به نظر می‌رسد این برخورد وسیله‌ای برای بیدار کردن بنی اسرائیل بوده است.

۲. برای ارائه این تحلیل باید به تمام جنبه‌های این برخورد از جمله شخصیت حضرت موسی ﷺ و هارون ﷺ، اطلاعات حضرت موسی ﷺ قبل از بازگشت از کوه طور، شخصیت سامری، اقدامات حضرت موسی ﷺ بعد از بازگشت، شخصیت بنی اسرائیل و عکس العمل آنها درباره اقدامات حضرت موسی ﷺ، نقش این برخورد در بیدار شدن بنی اسرائیل و غیره، توجه کرد.

۳. این تحلیل با افروzen مقدمات دیگر جواب سؤالات مطرح شده در این زمینه را می‌دهد و ضمن توجه به تمامی جنبه‌های این برخورد، با ظاهر آیات قرآن کریم و مقام عصمت انبیا نیز سازگار است.

۴. عدمه اشکال تقریرهای ارائه شده از این تحلیل، عدم توجه به همه جوانب این برخورد و عدم ارائه شواهد کافی است. برای اثبات این مطلب، از باب نمونه، تقریر کتاب پیام قرآن مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، شریف رضی، تحقیق و ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی.

- ابن هشام، جمال الدین، ١٤١٢ق، *معنى اللبیب*، تحقیق و تعلیق مازن مبارک، محمد علی حمد الله، بیروت، دار الفکر.
- بابایی، علی اکبر و دیگران، ١٣٨٧، *روشن شناسی تفسیر قرآن*، قم و تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- بهجت پور، عبدالکریم، ١٣٩٠، *همگام با وحی*، قم، مؤسسه التمهید.
- جوادی آملی، عبدالله، ١٣٨٧، *تسنیم*، ج ٤ و ٥، قم، اسراء.
- حقی بروسی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
- درویش، محیی الدین، ١٤١٥ق، *عرب القرآن و بیانه*، سوریه، دار الارشاد.
- رازی، فخر الدین محمد بن عمر، ١٤٢٠ق، *مقاتیع الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- زحلی، وهبة بن مصطفی، ١٤١٨ق، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشريعة و المنهج*، بیروت و دمشق، دار الفکر المعاصر.
- زمخشری، محمود، ١٤٠٧ق، *الکشاف عن حقائق غواص التنزیل*، بیروت، دار الكتاب العربي.
- سبحانی، جعفر، ١٣٦٦، *منشور جاوید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- سید مرتضی، ابوالقاسم علی بن حسین، بی تا، *تنزیه الانبیاء*، قم، مرکز الابحاث العقادیة.
- سیوطی، جلال الدین، ١٣٨٧، *البهجة المرضیہ علی الفیه ابن مالک*، تعلیقه مصطفی دشتی، قم، دار التفسیر.
- سیوطی، جلال الدین و المحتلی، جلال الدین، ١٤١٦ق، *تفسیر الجلایین*، بی جا، مؤسسه التور.
- شوکانی، محمد بن علی، ١٤١٤ق، *فتح القدير*، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دار الكلم الطیب.
- صدوق، محمد بن علی، ١٩٨٨م، *علل الشرایع*، بیروت، مؤسسه الاعلامی للمطبوعات.
- ———، ١٣٧٨ق، *عیون أخبار الرضا ع*، بی جا، انتشارات جهان.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ١٣٨٠، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، ١٣٧٢، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ١٣٨٠ق، *تفسیر عیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
- فنایی، ابوالقاسم، ١٣٨٩، *اخلاق دین پژوهی*، تهران، نگاه معاصر.
- قرطی، محمد بن احمد، ١٣٦٤، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.

- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، ۱۳۹۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۴۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دارالكتب الإسلامية.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بیتا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۸، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
- معرفت، محمد‌هادی، ۱۳۸۶، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۵، *پیام قرآن*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیهم السلام.
- ———، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالكتب الإسلامية.
- نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، ۱۴۱۶ق، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دارالكتب العلمیه.